**قوای اصلی و فرعی در انسان**

در وجود انسان مراتب نفس نباتی و حیوانی نیز هست و لذا رئیس کل قوای معمولی سه قوه است:

اول ـ قوة طبیعیه که مشترکند در آن جمیع اجساد نامیه، و برای آن روحی است طبیعی که حامل آن است و محل آن در حیوانات، کبد است که سرایت می‌کند به واسطة اورده به همة بدن. این قوه بر دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمت اول غاذیه و نامیه و مولّده و مصوّره؛ قسم دوم جاذمه یا جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه می‌باشد.

دوم ـ قوة حیوانیه که در آن مشترک است جمیع حیوانات، و برای آن روحی است که حامل آن می‌باشد و محل این قوه در انسان، قلب است که سرایت می‌کند به واسطة شرایین به همة بدن، و فایدة آن مستعد کردن اعضاء است.

سوم ـ قوة نفسانیّه که مشترک است در آن همة حیوانات و برای آن روحی است که حامل آن است و محل آن همه دماغ می‌باشد که سرایت می‌کند به واسطة اعصاب به همه بدن.

این قوه به دو قسمت تقسیم می‌شود: محرکه و مدرکه. محرکه نیز دو قسم است: باعثه و فاعله. باعثه قوه‌ای است که از آن است بعث بر تحریک که در خیال مرتسم شود صورت مطلوبه، و این قسم از شوقیه و نزوعیّه هم گویند که اگر شوق به سوی جذب نفعی شود، شهویه و اگر به سوی دفع ضرری باشد، غضبیه نامند. اما قوة مدرکه آن هم به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمت اول حواس پنجگانة ظاهریه و قسمت دوم حواس پنجگانة باطنیه است.

حواس پنجگانة باطنیه عبارتند از:

اول ـ حس مشترک که موضع آن مقدّم بطن مقدّم دماغ است.

دوم ـ خیال که موضع آن مؤخّر بطن مقدّم دماغ است.

سوم ـ وهم که موضع آن بطن اوسط دماغ است.

چهارم ـ حافظه که موضع آن اول بطن آخر دماغ است.

پنجم ـ قوة متصرّفه که محل آن همة دماغ است.

در این جا مراد از بطن نسبت به جهانی، اشاره به نقطه یا نقاطی است که در حقیقت نسبت به آن جهات، مقام محوریت دارد که در آن حیطه، کل فعل و انفعالات آن جهات در همان نقاط یا از همان محور است.

ادراک همة محسوسات مثلاً دیدن شیء یا شنیدن صوت به وسیلة قوة مشترکه انجام می‌گیرد. آلات قوای خمسه ظاهری در قالب جسمانی است، ولی از پنج قوة باطنی تنها قوة مشترکه است که همه در قالب مادی است و هم در قالب مثالی، و چهار قوة دیگر آن فقط در قالب مثالی است.

قوة خیال موظف بر ضبط محسوسات است. وقتی انسان شی‌ای را می‌بیند، بعد از غیبت آن هنوز تصویر و شکل آن در ذهن او هست. به عبارت دیگر قوة خیال یا خزینة خیال آن شکل و نیز کلیه ادراکات محسوسه را در خود ضبط می‌نماید، بطوری که با فقدان آنها در عالم ظاهر، باطناً بر موجودیتشان در ذهن لطمه‌ای وارد نمی‌شود.

قوة واهمه یا تفکر عهده‌دار درک معانی و مدرکات دیگری است؛ احساس هنر در برخی اشخاص مثلاً ادراک صفات حسنه و فضایل با قوة واهمه است. همان‌طور که مدرکات حواس ظاهری را خزینة خیال ضبط می‌کند، مدرکات قوة واهمه یا تفکر را نیز قوة حافظه ضبط می‌نماید.

بنابراین فرق است بین وهم و خیال. خیال، سیر نفس است در عالم محسوسات، ولی وهم یا تفکر، جولان نفس است در عالم معقولات؛ با این تفاوت که خیال دارای ارزش واقعی نبوده و بدور از معقولات است، ولی فکر دارای ارزش واقعی است. خیال، انعکاس نفوذ اثر اشیاء است در روح که در واقع سایه‌ای از معنی اشیاء می‌باشد و معنی مجازی دارد، ولی فکر دارای معنی حقیقی است.

قوة متصرّفه می‌تواند چیزهایی بیافریند که وجود خارجی ندارد؛ وقتی انسان در ذهن خود پاره‌ای تصاویر باطنی را به وجود می‌آورد مثلاً تصویر شخصی یا باغی را که وجود خارجی ندارد و یا سایر تصوراتی را که خود نفس می‌آفریند، این ایجاد به وسیلة قوة متصرّفه انجام می‌گیرد. علاوه بر آن قوة متصرفه مأموریت دیگری دارد که اختیاری است، یعنی قدرت دارد که در خزینة خیال جولان کند یا در خزینة حافظه نوسان نماید.قوة متصرفه همان قوة اختیار است، این قوه می‌تواند کم و یا زیاد شود. اگر تمایل قوة متصرفه به خزینة خیال زیاد شود، ضعیف می‌گردد و اگر تمایل آن به خزینة حافظه فزونی یابد، قوی خواهد شد.

جولان قوة متصرفه را در خزینه خیال، متخیّله گویند و نوسان آن را در خزینه حافظه، متفکره نامند. جولان بیشتر قوة متصرفه در خزینه خیال، رغبت انسان را به مادیات افزایش می‌دهد، و نوسان بیشتر قوة متصرفه در خزینه حافظه، موجب رغبت وافر انسان به معنویات می‌گردد.

گرچه مواضع حواس پنجگانه باطنیه در دماغ انسان و حیوان یکسان است، اما آثار آن مواضع در حیوان محدود و در انسان بالاخصّ در اولیاء غیر محدود است، زیرا گاهی یا اکثر اوقات روح علوی را با آنها ارتباطی است.

ولی در حقیقت انسان به واسطة سه قوة اصلی دیگر که عبارتند از: عاقله، نظریّه و نطقیّه، از غیر تمیز می‌یابد. به واسطة این سه قوه است ادراک حقایق و نظر به سوی عواقب امور تا مصالح معنوی خود را از مفاسد تمیز دهد.

علوم عقلیه مطلوبیّت ذاتیّه دارد و ادراک حقایق و دقایق علمی و عقلی است که آدمی را به عالم عقول مجرّده نزدیک می‌سازد. عقل عادی در کسب علوم از روزنه‌های حواس به تابش دانش مستفیض و کامیاب می‌شود. به عبارت دیگر عقل ظاهری به وسیلة حواس خمسة ظاهر، صورت محسوسات را در خود منعکس کرده و معلوماتی که از راه محسوس اکتساب نموده، اول ترکیب و بعد تجزیه و تحلیل می‌نماید، لیکن با این عقل کسی نمی‌تواند درک حقایق کند، این است که همة بزرگان برای درک حقایق، عقل باطنی را به کار می‌برند.

جهان طبیعت و حواس خمسه ایجاد موانع می‌کنند که موجب تفرقه است، زیرا که کثرت هرگز با وحدت جمع نمی‌شود. این همه شکایات بزرگان از مردم زمان خویش و ابراز تمایل به خلوت گزیدن و ارتیاض نفس پرداختن و تهجّد داشتن و تحمل رنج و ریاضت و مخالفت با نفس برای آن بوده که از تشتّت و تفرّق و پراکندگی رهایی یافته به وحدت جمعی خود برسند. چه، تا کسی نفس انسانی یا ملکی را نپرورد و عقل باطنی را به کار نیندازد، به حقیقت نرسیده همچنان در قدم اوّل خواهد ماند.

قرآن مجید از عقل باطنی تمجید کرده و عالم را تجلیل نموده و دستور تفکر در خلقت آسمان و زمین داده می‌فرماید: «اَفَلا تَعقِلُونَ»، و بزرگترین انتقاد قرآن مجید از کفار به عدم تفکر وبرهان عقلی ایشان است که می‌فرماید: «قُل هاتُوا بُرهانَکُم اِن کُنتُم صادِقین»؛ پس وسیله مواصلت به حقیقت جز تفکر و پیروی از عقل باطنی، امر دیگری نیست.